بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 13/12/93

جلسه 1107

راجع به بحث دیروز نکته ای مانده عرض کنم، در مباحث الاصول مطلبی نقل کرده اند از آقای صدر در توجیه کلام صاحب کفایه که چرا ایشان برائت از جزئیت جزء مشکوک جاری کرد بجای برائت از وجوب اکثر، ایشان فرموده اند که مرحوم آخوند توسط در فعلیت را قبول ندارد بر خلاف آنچه که ما عرض کردیم که مآل کلام صاحب کفایه به این است که اگر وجوب تعلق گرفته باشد به اکثر این وجوب اکثر نسبت به سوره فعلی نیست، جزئیت سوره جزئیت فعلیه نیست، و لکن نسبت به سائر اجزاء فعلی است، و لذا علم تفصیلی پیدا می کنیم که این نه جزء غیر از سوره متعلق اراده فعلیه مولا هستند یا به عنوان وجوب اقل لابشرط یا به عنوان وجوب اکثر که نسبت به این نه جزء این وجوب اکثر فعلی است یعنی ناشی است از اراده لزومیه، ولی نسبت به سوره با اجراء حدیث رفع در جزئیت سوره کشف کردیم که این وجوب نسبت به سوره فعلی نیست.

ایشان می فرماید که صاحب کفایه قائل به توسط در فعلیت نیست، پس چگونه توجیه کنیم کلام صاحب کفایه را، حدیث رفع وقتی فعلیت جزئیت سوره را برداشت یعنی وجوب اکثر اگر فی علم الله ثابت باشد فعلی نیست نه نسبت به سوره چون حدیث رفع جاری شد نسبت به جزئیت آن، و نه نسبت به آن نه جزء دیگر چون تبعض در فعلیت را صاحب کفایه قبول نداشت، آنوقت اشکال می شود که ما دیگر علم پیدا نمی کنیم به وجوب فعلی اقل، چون شاید فی علم الله وجوب به اکثر تعلق گرفته که به هیچ وجه فعلی نیست، نه نسبت به سوره فعلی است چون حدیث رفع جاری شد و نه نسبت به سائر اجزاء فعلی است چون می شود تبعض در فعلیت، تبعض در فعلیت به نظر صاحب کفایه درست نیست، زیرا ملاک وقتی قائم شد به اکثر معنا ندارد که اراده لزومیه مولا تعلق بگیرد به اقل.

بله ممکن هست ثبوتا که غرض مولا ذو مراتب باشد، یک غرض تعلق گرفته به اکثر و یک غرض تعلق گرفته به اقل، و لذا امکانش هست که شارع در فرض جهل به جزئیت سوره مصلحت تسهیل اقتضاء کرده که فعلا دست از آن غرض اعلای خودش بردارد مادام الجهل، ولی آن غرض ادنی که با اتیان اقل حاصل می شود او موجب اراده لزومیه نسبت به اتیان اقل بشود در فرض جهل و بعد از زوال جهل مولا برای استیفاء ملاک در غرض اعلی امر به قضاء بکند، این ممکن هست ثبوتا، و لذا هیچ محذوری ندارد که شارع نسبت به جاهل سوره ولو وجوب اکثر را ما قائل بشویم و لکن ببیند یک غرض ادنایی در نماز لابشرط از سوره هست این منشأ بشود که اراده لزومیه پیدا کند به این نماز لابشرط از سوره، و بعدا هم که این آقا عالم شد به حکم به او بگوید حالا که عالم شدی به حکم و مصلحت تسهیلی در کار نیست اقض ما فاتک من الصلاة مع السورة، ولی این دلیل ندارد، و وقتی دلیل نداشت کلام صاحب کفایه بدون توجیه کلام ناقصی خواهد بود، خوب صاحب کفایه می گوید وجوب اکثر با جریان حدیث رفع نسبت به جزئیت سوره از فعلیت افتد، هم نسبت به سوره از فعلیت افتاد چون فعلیت جزئیت سوره با جریان برائت از جزئیت قابل جمع نیست به نظر صاحب کفایه، نمی شود هم مولا اذن بدهد در ترک سوره طبق حدیث رفع و هم اراده لزومیه داشته باشد نسبت به نماز با سوره، این قابل جمع نیست، و این وجوب اکثر نسبت به نماز لابشرط از سوره یعنی نسبت به نه جزء دیگر اگر بخواهد فعلی بشود این می شود تبعض در فعلیت، پس وجوب اکثر فعلی نیست مطلقا، وجوب اقل لابشرط هم که مشکوک است، می شود شک در حکم فعلی.

در مباحث گفته اند می شود از صاحب کفایه دفاع کرد و مطلب ایشان را تکمیل کرد، و آن به این نحو است که بگوئیم اقیموا الصلاة متعلقش مجمل است که آیا صلاة مع السورة است یا صلاة لابشرط از سوره، چون در مقام بیان نسبت به متعلق نیست، ولی ظهور هیئتش در حکم فعلی است، ظهور هیئت اقیموا الصلاة در این است که این وجوب فعلی است، و لکن متعلق این وجوب فعلی مردد هست بین نماز با سوره که اکثر است یا نماز لابشرط از سوره که اقل است، این را داشته باشید، بعد می گویند حدیث رفع کشف می کند از اینکه در حال جهل به جزئیت سوره وجوب فعلی به نماز با سوره تعلق نگرفته است، این را ضمیمه کنید به اقیموا الصلاة که می گوید ما وجوب فعلی داریم در نماز حتی در حال جهل از جزئیت سوره، خوب لازمه اش این است که وجوب شرعی واقعی تعلق گرفته است به نماز لابشرط از سوره، حالا یا مطلقا چه عالمین چه جاهلین حتی آنهایی که علم ندارند سوره جزء نماز است وجوب نماز در حق آنها هم فعلی است یا حداقل نسبت به جاهل، مثل اینکه یک بینه بیاید بگوید احد الانائین نجسٌ، علم تفصیلی یا اماره تفصیلیه داشتیم که اناء الف نجس نیست، اینها را که به هم ضمیمه کنید نتیجه این می شود که اناء ب نجس هست.

و لذا این یک جوابی هم به آقای خوئی می شود، که آقای خوئی اشکال کرد به صاحب کفایه و گفت که آقا حدیث رفع مفادش رفع ظاهری است، ما برای تنجیز اقل نیاز نداریم به این مطالبی که شما در کفایه فرموده اید که نسبت حدیث رفع به دلیل جزئیت سوره نسبت استثناء است به مستثنی منه، رفع رفع ظاهری است، نسبت حکم ظاهری به حکم واقعی که نسبت استثناء به مستثنی منه نیست، یکی حکم ظاهری است یک حکم واقعی ربطی به همدیگر ندارند که یکی بشود استثناء از دیگری، و لذا آقای خوئی فرمود شما برای چی این حرفها را می زنید، آیا برای اینکه اثبات کنید وجوب اقل را این مطالب را مطرح کردید که نسبت حدیث رفع به دلیل جزئیت نسبت استثناء به مستثنی منه است، رفع رفع ظاهری است ما علم داریم به وجوب اقل اما لابشرط او بشرط شئ و این موجب تنجز اقل است، خوب آقای صدر می گوید با مبنای صاحب کفایه با این بیانی که گفتیم ما نیاز داریم برای اثبات وجوب فعلی اقل کمک بگیریم از حدیث رفع و اقیموا الصلاة به نحوی که گفته شد.

اقول: و فیه اولا: ما در بحث مجمل و مبین گفته ایم که تارة مفاد یک خطاب ثبوت جامع هست، مثل اینکه یک بینه می گوید احد الانائین نجس و ما علم تفصیلی یا اماره تفصیلیه داریم که اناء الف نجس نیست، این خوب است ثابت می شود که پس نجس اناء ب است، اما یک وقت مفاد بینه مجمل هست مراد استعمالی بینه نمی دانیم چیست، بینه گفت هذا الاناء نجس نمی دانیم اشاره کرد به اناء شرقی یا اناء غربی، که مراد استعمالی مجمل است دیگر، ما علم تفصیلی داریم اناء الف نجس نیست، خوب شاید بینه داشت می گفت اناء الف نجس است، مراد استعمالی مردد است بین آن چیزی که مقطوع الکذب است اگر اشاره کرده به اناء الف (چون می دانیم یقینا اشتباه کرده است) و بین چیزی که مقطوع الکذب نیست اگر اشاره کرده به اناء ب، خوب همچنین خطابی که مراد استعمالی اش مجمل است حجت نیست، اینجا سیره عقلاء نیست که همچنین کلام مجملی را که مراد و معنای استعمالی اش مردد است بین یک معنای مقطوع البطلان یا مقطوع المعارضه اگر بینه تفصیلیه داریم که اناء الف نجس نیست و بین معنای دیگر که محتمل الصدق است اینجا سیره عقلائیه نداریم بر حمل کلام مجمل بر آن معنای استعمالی محتمل الصحة، مثل اینکه امام معصوم فرمود هشام رجلٌ عادل، نمی دانیم مراد ایشان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی است یا مراد هشام بن سالم است، کی در سیره عقلاء می گویند نه بگوئید مراد امام هشام بن سالم است چون اگر مراد هشام بن عبدالملک باشد این معنا مقطوع البطلان است و اما تقیةً این را فرموده است، پس اگر کلام مجمل بود مردد بود مراد استعمالیش بین یک معنایی که مقطوع البطلان است و بین یک معنای دیگر که محتمل الصحة است ما در سیره عقلائیه نداریم که حمل کنند کلام مجمل را بر معنای محتمل الصحة، چون آنچه حجت است ظهور است اما اینکه ظهور نیست بلکه اجمال است، اقیموا الصلاة وقتی مراد متکلم مجمل است که آیا مراد نماز با سوره است که باید حمل کنیم اقیموا الصلاة را اگر مراد نماز با سوره باشد بر اینکه در حق جاهل فعلی نیست، اقیموا الصلاة مردد است بین این معنا که صلاة با سوره واجب است که قطع پیدا می کنیم به برکت حدیث رفع که این وجوب نماز با سوره در حق جاهل فعلی نیست، مردد است اقیموا الصلاة بین این معنا و بین اینکه بگوید نماز با سوره واجب است که او محتمل است که مطابق با واقع باشد که وجوبش فعلی است حتی برای جاهل به جزئیت سوره، اینجا ما دلیل نداریم که بیائیم این خطاب مجمل را حمل کنیم بر یک معنای محتمل الصحة.

ثانیا: ما مفاد حدیث رفع را همانطور که خود آقای صدر در بحث حدیث رفع گفت نفی بسیط نمی دانیم نسبت به رفع ما لایعلمون، بلکه نفی ترکیبی می دانیم، یعنی می گوئیم مراد حدیث رفع این است که آن حکم ثابت فی علم الله از جاهل رفع شده، رفع ما لایعلمون، نفی می کند شمول آن حکم ثابت فی علم الله را از جاهل، حالا اینکه شامل او نیست که صاحب کفایه می گوید یعنی شمول فعلی ندارد و در مقام فعلیت شامل نیست دیگران می گویند در مقام تنجز و وجوب احتیاط شامل نیست، حالا طبق نظر صاحب کفایه مفاد رفع ما لایعلمون این نیست که بطور نفی بسیط و لیس تامه بگوید وجوب فعلی به نماز با سوره نداریم لیس وجوبٌ فعلیٌّ للصلاة مع السورة، این نیست مفادش، بلکه مفاد حدیث رفع این است که آن احکامی که ما در شرع داریم آن احکام در حق جاهل فعلی نیستند، مفاد حدیث رفع این است، و لذا حدیث رفع بر تمام خطابات اولیه حاکم هست، همین اقیموا الصلاة خطاب رفع ما لایعلمون یقینا بر او حاکم است، یجب اقامة الصلاة وجوبا فعلیا الا فی حق الجاهل، قید زده به این خطاب مثل اینکه به بقیه خطابها قید زده، ما شبهه مصداقیه داریم که آیا اقیموا الصلاة که معنایش این است که وجوب فعلی دارد نماز مگر بر جاهل آیا مراد نماز با سوره است که فرض این است که ما جاهلیم به وجوب نماز با سوره داخل می شویم در این دلیل حاکم، یا مراد نماز لا بشرط از سوره است داخل نمی شویم در این موضوع دلیل حاکم بلکه داخل می شویم در آن موضوع خود خطاب اقیموا الصلاة، وجوب فعلی دارد نماز مگر در حق جاهل ولی ما عالمیم به این وجوب نماز، چون مراد از این وجوب نماز وجوب ذات نماز نه جزئی است ما به آن عالمیم و جاهلیم نسبت به مازاد، اگر مراد نماز با سوره باشد ما مصداق جاهلیم چون جاهلیم به وجوب نماز با سوره، می شود شبهه مصداقیه دلیل حاکم، شبهه مصداقیه دلیل حاکم مثل شبهه مصداقیه مخصص منفصل است، چه جور در شبهه مصداقیه مخصص منفصل نمی شود به عام رجوع کرد در شبهه مصداقیه دلیل حاکم هم نمی شود به عام رجوع کرد، نتیجه این می شود که ما نمی توانیم بگوئیم اقیموا الصلاة حجت است بر اینکه من که جاهلم به جزئیت سوره یک وجوب فعلی دارم بعد حدیث رفع بگوید وجوب فعلی تعلق نگرفته به اکثر لازمه اش این باشد که پس وجوب فعلی اقیموا الصلاة تعلق گرفته است به اقل، خوب اینها فرع بر حجیت اقیموا الصلاة است، اقیموا الصلاة وقتی مبتلا شد به شبهه مصداقیۀ دلیل حاکم خوب تمسک به عام در شبهه مصداقیه دلیل حاکم نمی شود کرد مثل تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل، دیگر نمی توانیم این بیان آقای صدر را تصدیق کنیم.

پس اگر صاحب کفایه توسط در فعلیت را منکر شود واقعا اشکال بر صاحب کفایه قابل جواب نیست، می شود همانی را که در حاشیه کفایه گفته که گفته ما برگشتیم از حرفهایمان در کفایه، اصلا جائی که علم اجمالی به حکم فعلی هست که عقل حکم می کند به وجوب احتیاط شرع هم نمی تواند برائت شرعیه جعل کند از جزئیت سوره، و اگر علم اجمالی به حکم فعلی نداریم بلکه علم اجمالی به حکم انشائی داریم که اصلا عقل حکم به وجوب احتیاط نمی کند، می شود کلام ایشان در هامش کفایه، ولی ما وجهی نمی بینیم که به گردن صاحب کفایه در متن کفایه بگذاریم که ایشان منکر توسط در فعلیت است، بله ایشان در بحث احتیاط عقلی تصویر نکرد تبعض در تنجیز را، اما اینکه توسط در فعلیت را به برکت حدیث رفع این را تصویر نکرده هذا اول الکلام، کی گفته تصویر نکرده؟ اصلا مبتنی است کلام صاحب کفایه بر معقول دانستن توسط و تبعض در فعلیت به لحاظ اجزاء واجب ارتباطی، آنی هم که در حاشیه گفت ما اشکال گرفتیم گفتیم صاحب کفایه یک شق سومی بود که او را نادیده گرفت، نه علم وجدانی به حکم انشائی محل بحث است و نه علم وجدانی به حکم فعلی محل بحث است بلکه محل بحث علم است به خطاب که ظهور دارد در فعلیت مثل اقیموا الصلاة، آنوقت حدیث رفع حاکم است همانی که خودش در کفایه گفت می گوید نسبت به سوره حکم انشائی است فعلی نیست ناشی از اراده لزومیه نیست، اما نسبت به آن نه جزء دیگر ظهور اقیموا الصلاة محکم است که نسبت به آن نه جزء اراده فعلیه هست، حالا ولو یا از باب اینکه تصویر کنیم تعدد غرض را که یک غرض ادنایی است در ذات نماز و یک غرض اعلایی است در نماز با سوره، خوب وقتی اطلاق حجت بود قابل تصحیح هم بود ثبوتا همین کافی است دیگر، وقتی ظهور اثباتی داریم که این نه جزء فعلی است امکان ثبوتی هم که داشت ولو از این باب که یک غرض ادنایی در این نه جزء باشد خوب مشکلی نداریم، ما که قبلا گفتیم نیازی نداریم به این غرض ادنی، بلکه مولا اراده لزومیه دارد که این نه جزء را بیاوریم این منشأ می شود بعضی ها انگیزه پیدا کنند آن جزء دهم را هم احتیاطا بیاورند غرض مولا حاصل می شود، اگر هم نشد بعدا کشف خلاف شد مولا امر می کند به قضاء، مشکلی درست نمی شود.

مطلبی را هم از آقای سیستانی نقل کرده ایم تکمیل کنیم که این بشود خلاصه بحثهای گذشته:

آقای سیستانی فرمودند که علم اجمالی بین اقل و اکثر انحلال ندارد به هیچ وجه چون علم اجمالی بین عنوانین متباینین است، مثل اینکه شما علم اجمالی دارید یا اکرام زید واجب است یا اطعام او، این دو عنوان متباین است، ولو خارجا اگر اطعام کنید زید را اکرام زید هم محقق می شود، نسبت خارجیه این دو عنوان عموم و خصوص مطلق است، اما اینکه مهم نیست، مهم این است که دو عنوان متباین مفهومی است، ما نمی دانیم شارع در اقل و اکثر ارتباطی عنوان تسعة اجزاء را به عهده ما آورده یا عنوان عشرة اجزاء را، نگوئیدکه برائت از تقیید جاری می کنیم این تسعه برائت می گوید مقید نیست به جزء عاشر، آقا برائت از تقیید یعنی چه؟ رفع عن امتی ما لایعلمون، این را تطبیق کنید بر تقیید، رفع عن امتی تقیید تسعة اجزاء بالجزء العاشر، مگر بر امت وضع می شد تقیید عتق بکونها مؤمنة، این تقیید وضع علی الامة می شود یا وضع علی متعلق الحکم می شود؟ تقیید ظرفش آن متعلق است که این متعلق ظرف تقیید است یا ظرف تقیید نیست، رفع عن امتی، امت که ظرف تقیید متعلق احکام نیست تا ظرف رفع آنها باشد، {وجوب عتق رقبه ثقل دارد وضع می شود بر امت او را نمی گوئیم، شما دارید برائت از تقیید جاری می کنید، مگر تقیید بر امت وضع می شود، تقیید الرقبة بکونها مؤمنة مگر ظرف ثبوتش عهده مکلفین نیست بلکه تقیید ظرفش ذات مقید است که هذا طرء علیه التقیید}.

و لذا ایشان می گوید علم اجمالی در اقل و اکثر منحل نیست برائت از تقیید هم حرفش را نزنید، لابد برائت از وجوب اکثر هم با برائت از وجوب اقل تعارض می کند، یا آقای سیستانی که یک جائی گفتند اصلا اصول عملیه در اطراف علم اجمالی موضوع ندارند، چون مفاد اصل برائت مثلا تأمین از تکلیف مشکوک است احتمال انطباق معلوم بالاجمال بر این طرف یا آن طرف، اصلا رفع ما لایعلمون می گوید تکلیف مشکوک مؤمّن دارد نمی گوید احتمال انطباق معلوم بالاجمال بر این طرف یا آن طرف مؤمّن دارد، این را که نمی گوید، و لذا برائت شرعیه که جاری نمی شود، کسانی که علم اجمالی بین المتبانین را عقلا بیان و منجز می دانند در اقل و اکثر ارتباطی هم چون متباینین هستند مفهوما باید علم اجمالی را منجز بدانند، باید مثل صاحب فصول و صاحب هدایة المسترشدین قائل به وجوب احتیاط بشوند در اقل و اکثر ارتباطی، اما ما راهمان از مشهور جداست ما می گوئیم علم اجمالی بیان بر جامع است عقلا و منجز جامع است عقلا نه منجز کل طرف، نسبت به وجوب موافقت قطعیه باید علم اجمالی منجز کل طرف و منجز خصوصیت باشد نه منجز جامع، جامع منجز باشد خوب مخالفت قطعیه باید نکنیم، برای اینکه موافقت قطعیه واجب باشد باید خصوصیت منجز بشود در هر کدام از این دو طرف که هست، ما معتقدیم علم اجمالی نسبت به وجوب موافقت قطعیه منجز عقلائی است اما در اقل و اکثر ارتباطی می بینیم شک داریم انصافا در منجزیت عقلائیه علم به اقل و اکثر نسبت به وجوب اکثر، چون اقل قطعا متنجز است به نظر عقلاء، اما دیگر در غیر اقل و اکثر ارتباطی مثل دوران امر بین تعیین و تخییر و دوران امر بین عام و خاص که بعدا خواهد آمد ما آنجا قائل به وجوب احتیاط می شویم، چون منجزیت عقلائیه دارد دیگر، نمی دانم مولا گفته صم یا گفته صم او اطعم، دو تا عنوان متباینِ روشن است برای عرف نمی دانم متعلق وجوب صوم است یا عنوان احدهما، دو تا عنوان روشن است برای عرف، قدر متیقن ندارد به نظر عرف، نمی داند متعلق صوم است یا عنوان احدهما، آنجا دیگر روشن است که ما قائل به وجوب احتیاط می شویم، اما در اقل و اکثر با شک در منجزیت عقلائیه مشکل را حل می کنیم، شک در حجیت و منجزیت عقلائیه مساوق با قطع به عدم حجیت عقلائیه است، رجوع می کنیم به حکم عقل به قبح عقاب بلابیان.

اقول: به نظر ما این مطالب ناتمام است، برائت از تقیید را نمی دانم آنهایی که گفتند مقصود را چی گفته اند، مراد برائت از وجوب مقید و اکثر است، حالا لفظ برائت از تقیید این اشکال آقای سیستانی را پیش آورده خوب ما عذرخواهی می کنیم و دیگر این لفظ را تعبیر نمی کنیم، استصحاب عدم تقیید که این اشکال را ندارد چون حدیث رفع که نیست، بلکه لاتنقض الیقین بالشک که مشکل ندارد استصحاب می کنیم عدم تقیید را، برائت از وجوب مقید و اکثر او هم به نظر ما مشکلی ندارد، چون حدیث رفع اطلاق دارد و در اطراف علم اجمالی هم اگر بلامعارض بود جاری می شود، تکلیف به اکثر مشکوک است به نظر عرف لذا مجرای اصل برائتِ بلامعارض است.

کل ذلک با قطع نظر از اینکه ما گفتیم علم اجمالی انحلال حقیقی دارد به لحاظ عالم جعل و عالم عهده، بقیه مطالب آقای سیستانی اگر مانده باشد در بحث دوران امر بین تعیین و تخییر مطرح می کنیم که آنجا ایشان اصرار دارد که واجب است احتیاط.

فیقع الکلام فی الاقل و الاکثر بلحاظ الشرائط غدا ان شاء الله تعالی.